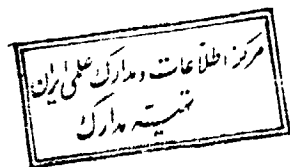


به نام خداوند جان و خرد



دانشگاه شهید چمران اهواز
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

۱۳۲۵ / ۱۱ / ۱۵

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

موضوع

چهره زن در اساطیر ایرانی

استاد راهنما

جناب آقای دکتر عباس سلمی

استادان مشاور

آقایان دکتر نصرالله امامی - دکتر ولی الله ظفری

نگارش

طاهره جعفرقلیان

زمستان ۱۳۷۴ خورشیدی

۴۳۲

۹۲۵۴

سپاس نامه:

این اوراق ناچیز را به:

روان زنده یاد پدرم که جوانی خویش را فدای کودکیم ساخت،
به مادر نازنینم که وجودش در درونم عشق به زندگی می آفریند،
به همسرم مسعود که با تمام وجود یاریگر من بود و بر دلم آرامش خاطر نشاندد،
به خانم و آقای موسوی نیا پدر و مادر گرامی او که تنهایم نگذاشتند،
و سرانجام به دخترم پرستو که صفای آشیانه ام و آینده او تنها انگیزه من برای ادامه کار
بود، تقدیم می کنم.

«چکیده پایان نامه»

نام خانوادگی دانشجو: جعفرقلیان	نام: طاهره
عنوان پایان نامه: چهره زن در اساطیر ایرانی	
استاد راهنما: دکتر عباس سلمی	
درجه تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: زبان و ادبیات فارسی
دانشکده: ادبیات و علوم انسانی	گرایش: محض
تاریخ فارغ التحصیلی:	
کلید واژه ها: زن - اسطوره - جغرافیا - تمدن - آفرینش - بانو خدا - حماسه	
چکیده: این پایان نامه به نام «چهره زن در اساطیر ایرانی» گردآوری شده است که هدف از نگارش آن بررسی موقعیت اجتماعی و سیاسی زن در اعصار پیش از تاریخ و همچنین بیانگر آفت و خیزهای آن در مراحل بعدی است و این که زن در طی تاریخ چه مراحل را سپری کرده تا به مقام و منزلت فعلی رسیده است. برای دستیابی به این هدف به بن مایه های اساطیری - تاریخی که همانا منابع اساطیری می باشد رجوع شده و از یافته های باستان شناسی و کاوشهای شاهنامه شناسان و پژوهشهایی که در مورد اساطیر کهن ایران صورت گرفته یاری جسته ایم. این رساله شامل سه بخش می باشد که در بخش نخست به تعریف اسطوره پرداخته شده است و در ادامه، حدود و ثغور جغرافیای اساطیری ایران مشخص گردیده و محدوده اقلیمی خاصی را مورد توجه قرار داده ایم و سپس به معرفی منابع اساطیری ایران پرداختیم. در بخش دوم چهره حقیقی زن در فلات ایران بیان می شود و این واقعیت خاطرنشان می گردد که زن در پهنه زمین نخستین خانه را ساخته، نخستین بذر را افشانده و نخستین ظرف را شکل داده است و نقش او را به عنوان نخستین پایه گذار تمدن بشری مشخص و بیان کردیم و او را عامل اصلی قسمت اعظم ترقیات اقتصادی دانسته، که زیربنای اصلی صنایع مهم گردیده است. در ادامه این بخش به شناخت جایگاه آفرینندگی و خلاقیت وی در صحنه زندگی و مقام ایزدبانویی او در اجتماع و اسطوره و ادبیات و هنر و ذهن ایرانیان پرداخته و به معرفی الگوهای متعددی از این نمودها در قالب خدایان ایران زمین اهتمام ورزیدیم و رد پای شکوه و جبروت و جلال زن را در تندیسهای به جا مانده از کشفیات باستان شناسان جستجو کردیم. و اما بخش پایانی رساله نیز اختصاص به بیان ویژگیها و خصوصیات ظاهری و نفسانی و روحانی زن در اساطیر حماسی و حضور و پریش او در عرصه حماسی ایران دارد که در نگارش این بخش از منابعی چون شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی یاری جسته ایم.	

فهرست مطالب

بخش اول

۱. تعریف اسطوره ۲
۲. جغرافیای اساطیری ایران ۱۰
۳. منابع اساطیر ایرانی ۱۶

بخش دوم

۱. چهره زن در فلات ایران ۲۱
۲. زن به عنوان نخستین بنیان‌گذار تمدن ۲۸
۳. نقش زن در اسطوره آفرینش ۳۹
۴. بانوخدایان ایران زمین ۵۸
۵. دیگر خدایان مادینه ایران باستان ۹۵

بخش سوم

۱. حضور و پویای زن در اساطیر حماسی ایران ۱۰۰
- کتابنامه

مقدمه

چه در دوانی که در دبیرستان مشغول به تحصیل بودم و چه در هنگامی که در مقطع لیسانس و فوق لیسانس ادامه تحصیل می دادم پیوسته در این اندیشه بودم که چرا تاریخ و ادبیات منظوم و منثور ما به شهادت خود متون ادبی و تاریخی ما «مذکر» و به قول مازندرانیها «مردینه» است. یعنی تاریخی است که همیشه مرد، ماجراهای مردانه، زور و ستمها و عدل و عظوفتهای مردانه، نیکبها و بدبها، محبتها و پلشتیهای مردانه می آفریند و زن در آن کوچکترین نقشی ندارد و به همین دلیل از عوامل مؤنث در این تاریخ و در این ادبیات خبر چندانی نیست.

چه در دوره لیسانس و چه در مقطع فوق لیسانس که افتخار و سعادت مطالعه تمامی تاریخ بیهقی را داشتم بار دیگر جلب نظر نمود که مرد از نظر بزرگترین مورخ ایرانی، یعنی دانای سبزواری، ابوالفضل بیهقی، نیز بزرگترین عنصر سازنده تاریخ است و به همین دلیل، هرکجای تاریخ مسعودی را که ورق می زنیم، اعمال مردانی را مشاهده می کنیم که در حال ساختن یا نابودکردن چیزهایی هستند که حضور زن در آن بی نشان است.

در تمام اوراق تاریخ ادبیات ایران، چه در عهد رخنه عناصر سامی و چه در عصر فرمانروایان ساسانی، مردی می میرد، مردی پیمان می بندد، مردی پیمان می شکند، مردی در قلعه و دژی زندانی می گردد، مردی دژی را می گشاید، مردی به دار آویخته می شود، قومی از مردان غالب می شوند و قومی از همان تبار منهزم می گردند.

همچنین در ضمن جستجو در متون تاریخی و نظم و نثر پارسی به تلخی دریافتم که تاریخ دوهزار و چندساله ایران تاریخ مردان است و اگر از زن نامی و یادی رفته است، یا

چون شهاب، نمودی کوتاه و گذرا داشته و یا بی شباهت به تصاویری روی پوشیده در شمایل‌های دوره‌گردها نبوده است. پرده‌ای سفت و سخت، شخصیت این موجود «زن نام» را در طول تاریخ پوشانده است، به گونه‌ای که گویا هیچ گاه شاهد و ناظر بر جریانهای تلخ و شیرین تاریخی این مرز و بوم نبود. مگر نه این است که تمامی قهرمان مردان ایرانی، از مادری که «زن» نامیده شده، زاده شده‌اند؟

مگر نه آن است که مردان بزرگی که تاریخ ایران را عظمت و شکوهی جهانی بخشیده‌اند، در آغوش زنان این سامان پرورش یافته‌اند و اگر دارای مادرانی نالایق و خویش گم کرده و نابخردی بودند هرگز در پهنه زندگی از نام و آوازه‌ای بهره‌مند نمی‌شدند.

به قول شاعر معاصر آقای محمد حسن گلچین:

مادر دانا است کو فرزند دانا پرورد آری، آری، طفل گیرد خوی مام خویشتن
اما چرا نام این بزرگ مردان بلند آوازه که زینت بخش تاریخ ایران است، همه جای تاریخ خورشیدگونه می‌درخشد و لیکن اسمی از مادران آنان در میان نیست؟
در طول مدت تحصیل مدام با خود می‌اندیشیدم سبب چیست که نه در امپراطوری مادها که یکصد و پنجاه سال بر این خاک حکومت کردند و نه در دوران شهریاری هخامنشیان که دوست و سی سال بر نیمی از جهان فرمان راندند و نه در عصر فرمانروایی پانصد ساله اشکانیان که حتی فردوسی بزرگ نیز از ایشان به جز نام نشینده است نه در نامه خسروان دیده است اسمی از زنان به معنی واقعی کلمه نیست.

این پرسشهای بی‌پاسخ که مدام ذهن مرا به خود مشغول داشته بود، سبب گردید نگاهی دوباره و عمیقتر به تاریخ گذشته ایران بیندازم و تا اعماق باورها و اسطوره‌ها و روایات حماسی ایران نقبی بزنم و در پاسخ به این پرسش برآیم که: آیا تفکر مردخدایی و زن‌گذاری در گذشته‌های دور و در اعصار نخستین تکوین حوادث تاریخی این سرزمین نیز بر اندیشه‌های مردان کشورمان حاکم بوده است؟

آیا جستجوی بازبایی هویت گم شده زن ایرانی به نتیجه‌ای خواهد رسید و می‌توان امید آن را داشت که روزنه امیدی یافت که نشانگر آن باشد که در کشور

«خورشید تابان»، در روزگاران سپری شده، زنان نیز از اعتبار و ارزشی برخوردار بوده‌اند و جایگاه و پایگاهی داشته‌اند؟

با هدف و دیدی این چنین و به منظور دستیابی به چنین نتیجه‌ای، از فرصت استفاده کرده، عنوان پایان‌نامه خود را «چهره زن در اساطیر ایرانی» انتخاب و به شورای محترم گروه، پیشنهاد نمودم که خوشبختانه با استقبال استادان فرزانه روبرو گردید و گامزن این را هم ساخت.

چون در متون تاریخی ایران مطالب چندانی فرادست نمی‌آمد، نخست به شاهنامه و سپس به اوستا که گنجینه بی‌انتهای فرهنگ و تمدن ایرانی است روی آوردم، اما مطلب را از آن نیز گسترده‌تر یافتم بناچار گستره دید خود را وسیعتر ساخته برای دستیابی به واقعیت و حقیقت وضعیت زندگی اجتماعی زنان، افقهای گسترده‌تری را مدنظر قرار داده، در عالم خیال و لابلای اوراق کتابخانه‌ها به همراه پژوهندگان تاریخ باستانی ایران و در کنار باستان‌شناسان و اسطوره‌شناسان جدید و قدیم، از شهری به شهری و از ویرانه‌ای به ویرانه دیگری که روزگاری پایگاه فرمانروایی یکی از بانوخدایان و ایزدان مادینه ایران بوده است به سیر و سفر پرداختم تا مگر از هم‌جنسان خویش نشانه‌های روشنتری به دست آورم و بر کاخهای فرو ریخته گذشته‌های پرافتخار نیاکانم، امیر معزی وار اشکی بیفشانم و هم زبان با او بگویم:

بر جای رطل و جام می‌گوران نهادستند پی بر جای چنگ و نای نی‌آواز زاغ‌است وزغن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من
هر قدر که در گذشته ره می‌سپردم، چهره زن ایرانی درخشندگی و جلای بیشتری به خود می‌گرفت. به هر دولت شهری که گام می‌نهادم چهره و پیکر او را بر بلندای رفیع‌ترین بنا و عبادتگاه مشاهده می‌کردم که شهر را در بازوان حمایت خود دارد. پدران و نیاکان کشاورز نخستین خویش را می‌یافتم که با بانوخدایشان، مردم سالاریشان، مادر محوریشان، مدارس عمومی، معماری، کانالهای آبرسانی، جشنهای زراعیشان، افسانه‌ها، سرودها، اسطوره‌هایشان، چنان گنجینه‌ای از ابتکار اندیشه و عمل برای تمامی نسلهای پس از خود و حتی دشمنان و تباه‌کننده‌گانشان به میراث نهاده‌اند که به ندرت می‌توان در زوایای پنهان و آشکار زندگی و تمدن و فرهنگ بشری چیزی به دست آورد که این مردمان پایه‌گذارش نبوده باشند.

این انتخاب و جستجو و یافته‌ها، از یک طرف مرا خجلت‌زده و شرم‌نده می‌ساخت،

خجلت زده و شرمنده از این که من به عنوان یک زن، از تبار بانوخدایان ایران زمین و وارث مرده ریگ آنان، لیاقت و شایستگی نگهداری نام و پرستشگاهها و اعتبار چنان ایزدانی را نداشته‌ام و همین ناشایستگی من بوده است که خویش به همراه ایزدبانوان ایران زمین بر خاک ذلت افتاده‌ایم، از سوی دیگر احساس غرور و سرافرازی می‌کردم که ریشه‌ای بس توانمند و کهنسال از برای خود یافته‌ام و از این پس می‌توانم با آوازی بس بلند و رسا به گوش دوستان و دشمنانم برسانم که من از تبار آناهیتا و هئوروتات و امرتات و سپندارمذ هستم من زاده سیندختها و گردآفریدها، گردیه‌ها و پئورشاتها هستم و زاده خدایانی هستم که هزاران اسب، هزاران گاو و هزاران گوسفند و هزاران مرد، قربانیان گشته‌است تا خیر و برکت و فراوانی و سلامتی و پیروزی را برای شهرهای ایران به ارمغان بیاورند و ایران و ایرانیت را جاودانه و انوشه سازند.

برای خوانندگان عزیز روشن است که پیمودن چنین راه ناهموار و پریچ و خم، چندان آسان نبود و سنگلاخهای چندی آن را بس دشوار می‌نمود.

نخستین مشکل، کمبود منابع مورد رجوع به شمار می‌رفت زیرا متأسفانه در زبان پارسی، چنین منابعی، بس اندک است. اگر روان فردوسی جلوه در شاهنامه نمی‌کرد و روح اشوزرتشت در قسمتهای مختلف اوستا به یاری‌ام نمی‌شتافت و راهنمایی استادان فرزانه‌ام چراغ را هم قرار نمی‌گرفت، فاش می‌گویم که در ابتدای راه از کار باز می‌ماندم، که درود بر تمامی آنان باد.

مشکل دیگری که کمتر از مشکل پیشین نبود، همانا گستره جغرافیای اساطیری و حماسی ایران است که در دوره تکوین اسطوره‌های حماسی ایران، نیمی از جهان باستان را دربرمی‌گرفت که از یک سو هندوستان تا کشورهای اسکاندیناوی، و از سوی دیگر چین تا مصر و لیبی را درمی‌نوردید که ما بدان، در آغاز رساله، تحت عنوان «جغرافیای فرهنگی» نام نهاده‌ایم.

البته، ما این گستره جغرافیایی را تا حد امکان بنا به پیشنهاد به حق استاد راهنما، محدود کردیم تا رشته سخن از دست بیرون نرود، که چه به جا بود راهنماییهای استاد بزرگوار.

من ادعای آن ندارم که آنچه بایسته بود نوشته‌ام، اما می‌توانم خود را در حد یک دانشجوی «تازه قلم» رؤسفید و سرافراز پندارم که گوشه‌ای از دین زنانه‌ای را که بر عهده داشته‌ام، به انجام رسانیدم و نیز با آوازی بلند می‌گویم که در طی تمامی برگهای این

رساله، کاستیها از من است و قوتها و نکته‌های مثبت، از آن استادان بزرگواری چون:

۱. جناب آقای دکتر عباس سلمی به عنوان استاد راهنما که به حق راهنمای مسلم من در پیمودن این راه بودند و از هیچگونه کمکی دریغ نورزیدند و همواره با رهنمودهای خود مشوق من نیز بودند، که زبان قاصر از سپاسگزاری از ایشان می‌باشد.

۲. جناب آقای دکتر نصرالله امامی، مشاور محترم که با حوصله تمام مسائل بسیار ریز و اساسی را به من یادآور شدند و در نگارش پایان‌نامه مرا یاری دادند.

۳. جناب آقای دکتر ظفری که زحمت بازبینی کار را متحمل شدند.

و سرانجام نیز از استاد محترم جناب آقای علی اصغر مصطفوی که در طی طریق دستم را گرفتند و پا به پا به مقصد رساندند و با در اختیار گذاشتن منابع پرارزش و کمیاب، ناهمواری راه را برایم هموار ساختند، سپاسگزارم.

بدیهی است که در هیچ مورد بی‌نیاز از رهنمودهای آن فرزندان نبوده‌ام، که خداوند ایران زمین به ایشان عزت و شرف اجتماعی، آرامش و آسایش خانوادگی و سلامتی تن و روان ارزانی دارد.

ایدون باد

طاهره جعفرقلیان

بهمن‌ماه یک‌هزار و سیصد و هفتاد و چهار خورشیدی

بخش اول

تعریف اسطوره

جایی که تاریخ خاموش است، اساطیر لب به سخن می‌گشایند و به بیان اندیشه‌ها، حالات، باورها و شیوه‌های زندگی در اعصار پیش از تاریخ می‌پردازند. اساطیر در قالب قصه‌ها، سرودها، افسانه‌ها، نیایشها و آیینها، اصول فرهنگی حاکم بر جوامع کهن را آشکار می‌سازد.

پژوهشگران، بررسی خود را در اطراف جنبه‌های گوناگون از زندگی و تفکر انسان باستانی، بر پایه‌های اساطیری قرار می‌دهند که تا پیش از استفاده و پیدایی خط سینه به سینه نقل می‌شده و سپس از آغاز دوران کتابت، دست به کاری سترگ زده و قصه‌ها و شعرها، سرودها، افسانه‌ها، و نیایشها و آیینهای پارینه مربوط به سرزمین نیاکانی را نگاشته و نگهداری نموده‌اند.

در حال حاضر همین منابع مکتوب است که به عنوان تنها دست‌مایه برای شناخت فرهنگهای کهن بشری به کار می‌آید و گوشه‌هایی از زندگی فرهنگی و اجتماعی آدمیان روزگاران پیشین را که پوشیده در ابهام است بر انسان امروزی روشن می‌کند. ما نیز که «چهره زن در اسطوره‌های کهن ایرانی» را در مرکز توجه و پژوهش خود قرار داده‌ایم، ناگزیریم از همین منابع بهره‌مند شده و ریشه‌ها و ردپای زن را در منطقه ایران فرهنگی در

اساطیر متعلق به منطقه جستجو کنیم، اما پیش از ورود به اصل مطلب باید ببینیم در یک تعریف دقیق و گسترده اسطوره چیست؟ و به کدام یک از نمودهای فکری و ذهنی انسان اطلاق می‌گردد.

اسطوره‌شناسان هریک بنا به سلیقه و یافته‌های فکری خویش، اساطیر را تعریف کرده‌اند که ما نیز مناسب با دیدگاهی که داریم، چند تعریف را برگزیده و یادآور می‌شویم.

اسطوره یا اوسانه را در زبان فارسی، برابر واژه *myth* در زبانهای اروپایی پذیرفته‌اند. در بیان مفهوم میت (*myth*) گفته شده: مقصود از میتها و اساطیر هر قوم، پدیده‌ها و حقایق تلخ و شیرین زندگی آن قوم است که با گذشت زمان در هاله‌ای از افسانه‌ها و داستانها و خیال‌پردازیها پنهان شده و با همین هاله‌های رنگین به دست ما رسیده است. بر پایه این تعریف برای آن که جنبه‌هایی از فرهنگ و تمدن جوامع کهن از پرده‌ای که افسانه و خیال در اطراف آن کشیده است به درآید و در قلمرو فهم انسان امروزی قرارگیرد، پژوهشگران می‌کوشند تا افسانه‌ها و قصه‌های کهن را از زاویه‌ای که به نام موضوع بررسی انتخاب کرده‌اند، بنگرند و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قراردهند.

جوزف کمپل^۱ به نقل از جیمز فریزر^۲، اسطوره را نوعی تلاش ابتدایی از سوی اقوام و ملل کهن جهت هستی و طبیعت دانسته‌اند. ماکس مولر^۳ اسطوره را «تخیلات شاعرانه دوران ماقبل تاریخ» انگاشته است. دورکهایم^۴ و پیروان وی، اسطوره را «ادب تمثیلی برای تربیت انسانها در جامعه» و کارل گوستاو یونگ^۵، آن را «نمودی از رؤیای جمعی یا ساخت ناخودآگاه قومی ملتها» دانسته است.^۶

1. Joseph Campbell

2. J.Frazer

3. M.Muller

4. E.Durkheim

5. C.Gustav yung

۶. بررسی‌های تاریخی، دوره جدید، سال اول، ص ۷ - ۸.

استاد مهرداد بهار در توضیح اسطوره نوشته است:

«مطالعه اساطیر یک قوم، در همه ابعاد آن ما را یاری می‌دهد تا تاریخ رشد تمدن و فرهنگ آن قوم را بشناسیم، و نیز از آنجا که بسیاری از سنتها و اعتقادات، با وجود آن که با روح دین و تمدن یگانه نیستند، سرسختانه باز باقی می‌مانند و در درون عقاید امروزی نیز جای می‌گزینند، چه بسا چنین مطالعه‌ای ما را به گوشه‌هایی از آداب و عادات کهن خود که همچنان در میان ما زنده است راهنما گردد.»^۱

اما اسطوره افزون بر این تعریفهای رایج و شایع، تعریف دقیق‌تری نیز دارد. میرچا الیاده^۲ در تعریف اسطوره چنین می‌گوید:

«اسطوره همیشه و به هر شکل (قصه، افسانه، شعر، سرود و نیایش و آیینها) و صورتی که طرح شده باشد، متضمن روایت یک «خلقت» است. یعنی می‌گوید چگونه چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید. آدمهای اسطوره موجودات مافوق طبیعی‌اند و بویژه برای کارهایی که در آغاز آفرینش انجام داده‌اند، شناخته شده و شهرت یافته‌اند. اساطیر کار خلاق این موجودات مافوق طبیعی را باز می‌نمایند و اهمیت اقدامات و اعمالشان را عیان می‌سازد.»^۳

برای اسطوره که کلمه‌ای معرب است از اصل یونانی *historia* «به معنی جستجو، آگاهی، داستان» شاید بتوانیم تعریفی کامل که دربردارنده تمام مفاهیم آن باشد بیابیم، گرچه گاهی در زبان روزمره، اسطوره، معنی: «آنچه خیالی و غیرواقعی است» یافته است، ولی اسطوره یا میت واقعی فرهنگی است به غایت پیچیده و آینه‌ای است که تصویرها را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کند و فرهنگ مردم هر سرزمینی را از دورترین روزگاران ناشناخته به زبان حال انتقال می‌دهد.^۴

۱. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸.

2. M. Eliade.

۳. میرچا الیاده، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸،

ص ۱۴.

۴. علی‌قلی محمودی بختیاری، «میت، اسطوره راز»، مجله هنر و مردم، شماره ۱۶۶، ص ۷۰.

اسطوره داستان و اوسانه رازآمیز و بی آغاز و انجامی است که معمولاً اصل آن معلوم نیست و به ظاهر حوادث تاریخی را بیان می‌کند اما آنچه در آن مهم می‌نماید، صحت تاریخی داستان و اوسانه نیست، بلکه مفهومی است که برای معتقدان آن دربردارد. بخش مهمی از اسطوره‌ها، رابطه‌ای نزدیک با سنتها و روایتها دارد و دارای پیوندی ناگسستنی با آیینها و عقاید دینی است.

مشکل بتوان دانست که هریک از اسطوره‌ها در کدام بخش از گیتی و در میان کدام یک از اقوام گوناگون جهان پدید آمده و زاده فکر کدام قوم و ملتی است که با هم ترکیب می‌گردند و زاد و ولد می‌کنند و تغییر جا و مکان می‌دهند و طبقه‌بندی می‌شوند.

این ویژگیها طبعاً در اسطوره‌های ایرانی نیز به جلوه درمی‌آید. داستانهای دور و دراز از سرزمین ما که بطور شفاهی و سینه به سینه نقل شده تا سرانجام به صورت نوشته درآمده است، تصویرهایی به دست می‌دهند که متعلق به دورانی هستند که درباره آنها نه تاریخ می‌تواند قضاوت کند و نه باستان‌شناسی دسترسی به آن دارد، فقط جای پای آنها را باید در اسطوره‌های ذکر شده در این نوشته‌ها یافت.^۱

تعریفهای یادشده این نتیجه را به دست می‌دهند که بر اثر مداخله موجودات مافوق طبیعی است که انسان آنچه امروز هست، شده است. یعنی موجودی میرنده، صاحب جنس و فرهنگ‌پذیر، از آنچه که اسطوره اعمال یا شاهکارهای موجودات مافوق طبیعی و تجلی نیروهای مینوی (بهشتی) آنها را شرح می‌دهد، خود سرمشق و الگوی همه کارها و فعالیتهای معنی‌دار آدمی از قبیل زناشویی، تغذیه، تولید و... می‌شود.

حکمای الهی و آیین‌گرایان، در تمام جوامع بشری، به این‌گونه توجیه تمسک می‌جویند که: ما باید هرکاری را که خدایان در آغاز کردند بکنیم، خدایان چنین کردند، انسانها نیز، چنین کنند. چون خدایان خطاناپذیرند، ما نیز با تمسک به خدایان از خطا

۱. ابراهیم پورداود، «کیانیان و پیشدادیان»، فرهنگ ایران باستان، سال ۴، شماره ۲، ص ۲.